



# درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

## فضل‌الله صلواتی

جنگ بدر در روز ۱۷ رمضان سال دوم هجرت پیامبر (ص) اتفاق افتاد. در این جنگ، حدود ۹۰۰ نفر از مردان مکه و ۳۱۳ نفر از مسلمانان مدینه شرکت داشتند، در این جنگ حدود ۷۰ نفر از شخصیت‌های بنی‌امیه و سران قریش کشته شدند، عتبه بن ربیع که بزرگ بنی‌امیه و جزو سران مکه بود؛ شیبه برادرش و ولید پسر او، پسر خواهرش حنظله بن ابوسفیان و ابوجهل - که بسیاری از مسلمانان مکه را آزار داده بود - و افرادی دیگر از بنی‌امیه کشته شدند. در آن روز مسلمانان، انتقام ستم‌های سیزده‌ساله مشرکان مکه را گرفتند و سران ستمکار کافر را به خاک هلاکت انداختند و علاوه بر کشته‌ها، هفتاد نفر را نیز به اسارت گرفتند، از ۳۱۳ نفر سپاه مسلمانان، ۱۴ تن به شهادت رسیدند. (۱)



به او سخت به مخالفت برخاستند و به آزار طرفداران محمد (ص) پرداختند و سرانجام او را از مکه راندند. بدان منظور که از پایگاه قدرت دورش کرده و به اتزوایش بکشانند و مدینه را روستایی بزرگ می‌دانستند که برخی محصولات کشاورزی مکیان را تأمین می‌کند و محمد در کنار کشاورزان آن منطقه، برای کسب روزی به کار می‌پردازد و از ادعای خود دست برمی‌دارد. غافل از آنکه مدینه در آینده مرکز قدرت می‌شود و پایگاه پرواز اندیشه‌های اسلامی، و انوار آن همه جهان را در برمی‌گیرد.

و چون خبر پیشرفت کار محمد (ص) در مدینه و حوالی آن به گوش سردمداران قریش رسید احساس وحشت کردند و سعی داشتند به‌صورتی این آشوب را به پیروزی خود ختم کنند و یاران محدودش را سر جای خود بنشانند، مخصوصاً که آنها، راه تجارت شام را ناامن کرده بودند و مانع می‌شدند روال عادی ثروت اندوزی قریشیان عملی شود و در نبرد بدر، توسط یاران محمد (ص) بزرگترین ضربه بر پیکر بنی‌امیه وارد شده و مهمترین قدرتمندان بنی‌امیه در آن نبرد به هلاکت رسیدند.

سران بنی‌امیه باور نمی‌کردند چنین اتفاقی بیفتد و محمد (ص) بتواند با کمک کشاورزانی چند از مردم مدینه، زورآوران مکه را نابود کند، عجب اتفاقی افتاده بود! همه عصبانی و خشم‌آلود بودند! چگونه محمد و یارانش جرات چنین جسارتی را به خود داده‌اند؟ پس باید سخت تنبیه شوند و انتقام این کشتار را پس بدهند.

از این‌رو در سال سوم هجری با تمام تجهیزات برای سرکوبی مردم مدینه و محمد (ص) به سوی آن شهر رهسپار شدند. در نبرد احد سپاه اسلام ۷۰۰ تن بودند و سپاه دشمن سه هزار مرد جنگی و تعدادی از زن‌ها که با شمشیرخوانی خود برای تشویق و تروغیب مردان در جبهه نبرد حضور پیدا کردند. در این جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مسلمین کشته و حضرت محمد (ص) زخمی شدند، که این مشرکان مکه پیروزی بود. (۲) در سوره آل‌عمران، قرآن در شصت آیه به جریان جنگ احد اشاره دارد.

مشرکان در جنگ احد تا حدی توانستند به اهداف خود دست یابند؛ حمزه عموی پیامبر و بزرگترین حامی او را با وضع فجیعی شهید کنند و عده‌ای از سران اسلام را به شهادت برسانند.

هند جگر خوار، موفق شد پهلوی حمزه سیدالشهدا را بزند، جگر او را بیرون آورد و آن را بخورد... و دیدیم که در سال ۶۱ هجری، فرزندان

از جنگ بدر به بعد، کینه و نفرت امویان نسبت به مسلمانان بیشتر شد و در رأس آنها ابوسفیان که بیشتر از همه خشمگین بود، در جنگ حضور نداشت و برای تجارت به شام رفته بود و به قول خودش، شرف و وجدان و ایمانش بار شترانش بود. همسرش هند، پدرش عتبه، عمویش شیبه، برادرش ولید و فرزندش حنظله را در این جنگ از دست داده بود، از همه بیشتر داغدار و عصبانی بود و مردم را تشویق به انتقام می‌کرد و بیشتر از همه از حمزه و علی (ع) نفرت داشت و تشنه خون خواهی از آنها بود. مشرکان مکه سوگند یاد کرده بودند که محمد (ص) و یارانش و مردم مدینه را از دم تیغ بی دریغ بگذرانند و هند قسم خورده بود، جگر حمزه و علی (ع) را با دندان بزند و خام بخورد.

شکست سردمداران قریش و مدعیان قدرت در این شهر که برای خود از دوران گذشته، منطقه نفوذی ایجاد کرده بودند و از ساحل اقیانوس هند تا کناره‌های دریای مدیترانه را با پول و طلا و تجارت تیول خود ساخته و فکر می‌کردند همه چیز را زیر پر دارند و حاکمیت مطلقه از آن آنهاست، خیلی گران تمام شد. پیروزی محمد (ص) در جنگ بدر، کاخ‌های آمل و آرزوهای آنها را تهدید به نابودی می‌کرد.

از ابتدای دعوت محمد (ص)، ثروتمندان و قدرتمندان قریش و حاکم بر مکه دو دسته شدند؛ جمعی در مورد ادعای محمد (ص)، به تفکر پرداختند و عده‌ای به مخالفت برخاستند، مخصوصاً بردگان، بینوایان، رنجبران و طبقات پایین جامعه، بیشتر دور و بر محمد (ص) گرد می‌آمدند و سخنانش را گوش می‌دادند.

فرزندان امیه، یا سرسلسله قدرت‌طلبان و انحصارگرایان و حزب وابسته

بنی امیه باز هم ادعا کردند در کربلا انتقام کشته‌های بدر را گرفته‌اند و... پس از پیروزی مشرکان در احد، از اینکه محمد(ص) هنوز زنده بود ناراضی بودند، ولی چاره‌ای نداشتند، سینه‌ها را تا حدی از کینه خالی کرده بودند، از نظر آنها محمد(ص) هم باید کشته می‌شد، تا ریشهٔ غائله خشک شود و اطرافیانش پراکنده شوند، ولی نشده، این را گذاشتند برای فرصت‌های دیگر. سران قریش و بنی امیه، از روی خودخواهی و خودمحوری زیر بار اسلام و محمد(ص) نمی‌رفتند و همهٔ تمهیدات را به کار می‌بردند تا ادعای محمد یتیم را در نطفه خفه کنند و نگذارند این نهال رشد کند، غافل از آنکه در برابر ارادهٔ خداوند هیچ نیرویی نمی‌تواند مقاومت کند.

با تمام غرور و تکبری که در قریشیان بود مجبور شدند با مردم مدینه کنار آیند و قرارداد عدم تعرض امضاء کنند، و این برای آنها بزرگترین شکست روحی بود، نمی‌دانستند که چرا چنین شد. نزدیک بود که سینه‌هاشان از کینهٔ محمد(ص) منفجر شود.

پس از پیروزی بدر، دعوت محمد(ص) روز به روز توسعه می‌یافت، قبایل عرب گروه گروه به او می‌پیوستند، به جای محمد(ص) و مردم مدینه، مردم مکه و قریشیان منزوی می‌شدند. ابوسفیان، اموی ثروتمند و سیاستمدار و همسرش هند در بدترین شرایط قرار داشتند، احساس می‌کردند دوران اقتدارشان در حال افول و تباهی است.

در ماه رمضان سال هشتم هجری، فتح مکه پیش آمد. محمد(ص) رانده شدهٔ کفار مکه و مشرکین، امروز با قدرت و قوت و نیرو و اقتدار برای تصرف مکه آمد و پیشانی سران غرور و تکبر و کفر و الجاد را به عنوان آزاد شده‌ها (طلقاء) به زمین سایید و آنان را وادار به اطاعت از مسلمانان کرد.

سیاسی کاران که شخصیتی ندارند، خود را به سرعت در دامن صاحبان مقام و قدرت می‌اندازند و با آنها کنار می‌آیند، تا فرصتی بیابند برای انجام اهداف و اندیشه‌هایشان؛ محمد(ص) خانهٔ ابوسفیان را هم محل امن قرارداد، اولین کسی که خود را به مهاجمان فروخت و تسلیم حمله‌کننده‌ها شد، خود فرمانده و بزرگ قریش و رهبر حزب اموی است.

با این پیام که خانهٔ ابوسفیان محل امن است، شخصیت ابوسفیان تحقیر و دیگر تباه شده و باعث شد که در شهر مکه هیچ کس دیگر مقاومت نکند، روحیه‌ها تضعیف شود و اصلاً بزرگ قریش به عنوان ستون پنجم دشمن مطرح گردد. شخصیت مطرح او در شهر مکه هیچ و پوچ شده و در جنگی بعد از فتح مکه هم در محل حنین به عنوان ابزار اصلی مهاجمان مطرح گردد که فرماندهی سپاه حمله‌کننده به او محول گردید؛ غنایم جنگ را هم به او دادند که یعنی با همهٔ مخالفت‌هایش با اسلام، امروز سرباز غنیمت‌گیر اسلام است.

با اینکه همه می‌دانستند او با اسلام و محمد(ص) عناد دیرینه دارد ولی سیاست روانی محمد(ص)، ابوسفیان را از هر لحاظ ساقط کرد و فرصت هر گونه توطئه‌ای را از او گرفت.

ابوسفیان دیگر بعد از جنگ حنین منزوی شد، دشمنانش توجهی به او نمی‌کردند و دوستانش از او دوری می‌جستند. فرصت فکر کردن و اندیشیدن برای براندازی دین اسلام و یا تحریف آن را پس از رحلت پیامبر(ص) پیدا کرد.

پس از محمد(ص) دیگر کسی نبود که او را کنترل کند و یا آنکه جلوی توطئه‌ها و ضربه‌های پشت پردهٔ او را بگیرد. می‌خواست از اختلاف بر سر جانشینی پیامبر(ص) سوءاستفاده کند، بهترین راه برای نابودی و انحراف مسلمان‌ها را در اختلاف بین آنها دید، پس از آنکه تصمیم‌گیران سقیفه، علی

(ع) را خانه‌نشین کردند، ابوسفیان که در واقع می‌دانست علی لایق‌ترین و شایسته‌ترین کس برای جانشینی پیغمبر است، وقتی مشاهده کرد سیاست‌بازان روزه، علی(ع) را کنار گذاشتند، او که ماری زخم خورده و منتظر فرصت بود به سراغ علی(ع) آمد، اعلام آمادگی کرد که با قبیلهٔ بنی امیه از علی(ع) حمایت کند و با مخالفان علی(ع) و خلیفهٔ تعیین شده به نبرد برخیزد، ولی علی(ع) او را می‌شناخت، از اندیشه‌های او خبر داشت و می‌دانست که در پیشنهاد ابوسفیان یک سر سوزن حسن نیت نیست، از این رو علی(ع) او را از خود راند و به او پاسخ منفی داد. در این اقدام اختلاف برانگیز، نیر ابوسفیان به سنگ خورد، اما باز هم در کمین فرصت نشست.

بنی امیه در دستگاه حکومتی دو برگ برنده داشتند، که مورد توجه بودند؛ یکی عثمان دمامد پیامبر(ص)، از مجاهدان اولیه که از معلولان جبهه‌های جنگ به‌شمار می‌رفت و دیگری پسرش معاویه که در فتح مکه هفده ساله بود و مسلمان شد و در دستگاه پیامبر(ص) مدتی به نوشتن آیات وحی مشغول شد. ابوسفیان از ظاهر صلاح بودن عثمان و زیرکی معاویه خبر داشت و متوجه بود که با وجود اینان به خوبی می‌تواند مقاصد و اغراض خود را عملی سازد.

اهداف او خیلی ساده بود، انحراف اسلام و به قدرت رسیدن بنی امیه. دخترش ام حبیبه هم در منزل پیامبر(ص) همسر محمد(ص) شده بود، ولی جز صداقت، ایمان، تقوی، ساده‌زیستی و پاکدامنی چیز دیگری سراغ نداشت تا از محمد(ص) بگوید. از محمد(ص) جز ایمان به خدا و عبادت پروردگار چیزی ندیده بود. ابوسفیان چون افعی زخمی که موقتاً آفسرده شده و منتظر فرصت است، می‌خواهد همچون دوران جاهلیت در عربستان همه کاره باشد. آن وقت‌ها تنها در شهر مکه و در مسیر تجارت حریف اول را می‌زد، ولی امروز می‌خواهد بر سرزمین‌های اسلامی مسلط شود و بر مسلمان‌ها حکم راند و از منافع سرشار سرزمین‌های فتح شده بهره‌مند شود. امروز همه چیز و همهٔ قدرت‌ها در دست مسلمان‌هاست و می‌داند آنها که در سقیفه جمع شده بودند کسانی نیستند که بتوانند، این سرزمین وسیع و این امپراتوری عظیم را اداره کنند. او همهٔ آنها را می‌شناسد، آخر همه از قریش‌اند و شریکان و رفیقان و فرمانبرداران او در دوران جاهلیت، ابوسفیان از در خانهٔ علی(ع) رانده شد، علی(ع) کسی نبود که ابزار دست امثال ابوسفیان شود.

بالآخره با تمهیدات بسیار توانست در دستگاه خلافت پسرش معاویه را جایبندارد، معاویه هم در کار خود زیرک بود و سیاسی کاری و نفع‌طلبی را از پدربارش به ارث برده بود، بزرگ شدهٔ خلفان بنی امیه بوده، رنگ اسلامی داشت، ظواهر را خوب حفظ کرده بود، سوابق سوسه پدربش را هم بدک نمی‌کشید، او بنیاد کار خود بود. در فتح شام در کنار ابو عبیده جراح، خالد بن ولید و برادرش یزید بن ابوسفیان نبرد می‌کرد. ابتدا در زمان ابوبکر حاکمیت شهری از شام و در زمان عمر و با ابوبکرهای پدربش، حکومت شام را به او دادند و با سرگ ابو عبیده جراح، معاذ بن جبل و یزید بن ابوسفیان در اثر آلودگی به وباء، زمینه برای تاخت و تاز معاویه در سرزمین شامات باز شد و عمر، قلمرو ولایت هر کدام از فوئ شده‌ها را به معاویه سپرد. نوشته‌اند: «ابوسفیان در این میدان‌داهن‌ها نقش عمده‌ای داشته و اصرار او به عمر علت اصلی، تصمیم‌های عمر بوده است.» و برنامه‌ریزی‌های بنی امیه باعث شد که حکومت مطلقهٔ شامات از آن معاویه شود و در اندیشهٔ جانشینی ابوبکر و عمر باشند، که آخر بدان جایگاه دست یافت. معاویه برای عمر مشکلی ایجاد نمی‌کرد. نقطهٔ ضعفی نشان نمی‌داد، آخر او خود را برای روزهای بعد از عمر آماده می‌کرد، سعی داشت در حد امکان اعتماد او را به خود جلب کند.

به مرور زمان، معاویه قدرت فوق العاده‌ای در شامات به هم زد که حتی خود عمر آن را تهدیدی جدی برای اسلام می‌دانست و در اواخر عمر متوجه شد که حتی اطرافیانش از جیره‌خواران معاویه اند، او حتی به شش نفر از اعضای شورا می‌گوید: «اگر توافق نکنید، قدرت معاویه مدینه را تهدید می‌کند، در صورتی که خلیفه دوم خود در دام توطئه بود.»<sup>(۵)</sup>

معاویه از همان اول که حاکم شام شد، در اندیشه بود که مرکز خلافت را به شام منتقل کند. در آنجا دست کم کمتر افرادی بودند که ادعای صحابی بودن پیغمبر (ص) را داشته باشند و احادیثی را از حضرتش به یاد بیاورند و یا با احتراماتی خاص بخوانند مردم را دور خود جمع کنند و حدیثی بگویند و صحابیانی هم که به شام آمده بودند مثل عبدالرحمن بن عوف و دیگران، آبیستن پول، ثروت و کنیزکان خوش سیمای رومی می‌شدند که دیگر مجالی را برای مجادله و گفت‌وگو از گفتار پیامبر (ص) نداشتند و علاوه بر آن، اگر به مناسبتی لازم بود حدیثی گفته شود، از کانال اطلاعاتی‌های معاویه بود و آن چیزی بود که بر خوردی با خط قرمز حاکم شام نداشت باشد و قدمشان در همه جا خیر مقدم بود و باسلام و صلوات می‌آمدند و می‌رفتند و اگر می‌خواستند از خط قرمز عبور کنند یا همانند حُجرین عدی، در مرج عذریه خاک درمی‌غلطیدند و کشته می‌شدند و یا مانند ابوذر غفاری در به در دست و بیابان و کویرشان می‌کردند و در آنجا از فقر و گرسنگی می‌مردند، پس باید هر صاحب ادعایی خود را با قدرت مستقر در شام هماهنگ کند، معاویه با نفوذی که در دستگاه خلافت به دست آورد سعی کرد حاکم کوفه را نیز که مرکز بزرگ و پر جمعیتی بود مطابق میل و همگام و همراه خود فرار دهد. سعدبن ابی وقاص حاکم قادیسیه و سردار بزرگ اسلام را از آنجا راند و کاری کرد او را از آنجا بردارند. هر روز افرادی را برمی‌انگیخت و شکنجه می‌کرد می‌کرد که سعد، توان اداره کوفه را نداشت و در نهایت در زمان خلافت عثمان، سعد وقاص را مسموم و او را کشت.

با اینکه پسرش عمر سعد از جریان کشته شدن پدرش به دست معاویه خبر داشت، با این حال به طمع حکومت ری، در سال ۶۰ هجری، مزدور یزید بن معاویه، پسر آن قاتل خونخوار شد و برای کشتن حسین بن علی (ع) با مأموریت فرماندهی سپاه را پذیرفت و به کربلا رفت.

خلادبن ولید و ابوعبیده جراح از سردارانی بودند که فتح شام به دست آنها انجام شده بود و در آن سرزمین، برای خود حق امت و کل قائل بودند و ولی معاویه وجود آنان را خوش نداشت و نمی‌توانست افرادی را برتر از خود ببیند. کسانی که بر احوال معاویه حاکم بودند، به محکوم، در تاریخ‌ها آورده‌اند که علیه آنان چه بسیار توطئه‌ها توسط معاویه انجام شد که از شام رانده شوند و منزوی گردند و به جای تخطیل از اموال خلاد و ابوعبیده و سعدوقاص در فتح سرزمین‌های جدید گفتند که خداوند سپاه اسلام را یاری کرد و خداوند سرزمین‌ها را آزاد کرد و کسی نرسید که اگر مدیریت و فرماندهی و در ایست ایمان بوده چرا یونان و روسیه و دیگر سرزمین‌های جنوب اروپا که تمدنی داشتند فتح نشده‌اند؟ و آیا خدا می‌خواست که آنها آزاد نشوند؟ العیاذ بالله.

در مورد برکناری خلادبن ولید، عمر تا خلع لباس‌های نظامی و گرفتن نشان‌های سرداری او پیش رفت<sup>(۶)</sup> و آن را یک امر ولایی می‌دانست و خوش بینان آن را به حساب اجتهاد عمر می‌گذاشتند، در صورتی که نه اعمال ولایت

بود و نه حکم حکومتی، بلکه زمینه‌چینی توطئه معاویه و دیگر همدستانش بود برای حذف افراد لایق از صحنه سیاسی نظام حکومتی که به دست خلیفه انجام شد.

خاندان بنی امیه این بازیگری‌ها را راه می‌انداختند که مردان انقلابی را بی‌ارج و منزوی کنند و سیاسی کاران و فرصت طلبان در هر انقلابی چنین روش‌هایی دارند، وقتی یکی یکی بزرگانی را حذف کردند، خودشان مطرح می‌شوند و چون خورشید نباشد، شب پره‌ها بازیگران میدان می‌شوند. از روز سقیفه تا خلافت عمر، ابتکار همه کارها دست عمر بود و او همه تصمیم‌ها را می‌گرفت، ولی از دوران خلافت او دیگر ابتکار عمل به دست ابوسفیان و معاویه افتاد و توطئه پشت توطئه شکل می‌گرفت.

عمر می‌خواست مرز بین ایران ساسانی و عرب‌ها کوفه و بصره باشد و در آن شهرها فقط جزیره بردارانی باشند که چون بردگان در خدمت اعراب باشند و بر آن مناطق افراد مورد اعتمادی بگمارد تا اهداف او را عملی سازند، ولی دست‌های برون معاویه در اطراف خلیفه کار خود را می‌کرد و شبانه‌روز به گشوش او می‌خواندند که فلانی توانایی ندارد و مردم را ناراضی کرده است و باید که در شخصی او تجدید نظر به عمل آید و جا به جا شود و فلان کس، مناسب خط و خطوط خلافت نیست.

بالد اموی بسیار زیرک بود و با هوشیاری عمل می‌کردند که حتی برخی تاریخ‌نویسان درین نیز حائلیگر می‌شدند، وقتی عمر به بهانه‌ای شرحیل را از قسمتی از شامات برداشت، معاویه را نیز بر قلمرو او نیز حاکم کرد و او را با اختیارات کامل بر سر تمام سرشام و کوفه و بصره و حتی مصر مسلط ساخت و این در اثر القانات بفرقی‌های معاویه در دستگاه خلافت بود.<sup>(۷)</sup> عمر را نسبتاً به معاویه خوشبین کرده بودند که او را برترین حاکم به حساب می‌آورد و دیدیم که این خوش بینی چه بلایی بر سر اسلام و حتی خود خلیفه آورد و مسلمان‌ها برای آن چه تاوان سنگینی پرداختند. چون گزارشی بد و یا شکایتی از کارگزاران به عمر می‌رسید که در اموال مردم دست درازی کرده است و راه نامشروعی را پیش گرفته، عمر دستور می‌داد که اموال آن شخص را «مشاطره» کنند، یعنی دو قسمت، نمی‌را برای بیت‌المال بر می‌داشت و نیم دیگر را به خود او بر می‌گرداند. از جمله بر اثر شکایت یاران معاویه با اموال خلادبن ولید چنین کرد. حضرت علی (ع) معترض بودند که اگر اموال آنها حرام است که همه مربوط به صاحبانش می‌شود و اگر حلال است که مشاطره مفهومی ندارد.

اما در خصوص شکایت‌هایی که از معاویه می‌شد تنها به او تذکر می‌داد و با معاویه با تساهل و تسامح برخورد داشت.<sup>(۸)</sup>

آقای معادبخواه در تحقیقات خود در تاریخ اسلام، تثبیت موقعیت معاویه را در شام و سیاسی کاری‌های او در دستگاه خلافت، سیاست و قدرت رومی‌ها و نقش یهود را در مشاوره با معاویه بی‌تأثیر نمی‌دانند<sup>(۹)</sup>؛ با توجه به اینکه کعب الاحبار یهودی مسلمان شده، از قبل ترور عمر را پیش‌بینی می‌کرده و هشدار می‌داده است. گویا در و تخته‌ها در شام با هم جور شده بودند، پول‌های سرشار بیت‌المال که در اختیار معاویه بود، شخصیت، ایمان، شرف و انسانیت‌ها را به قیمت‌های متفاوت می‌خرید. عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، زیاد بن ابی و خود معاویه چهار نفری که در آن زمان به آنها ده‌هاه العرب و

**سوران فریشت و بنی امیه، از روی خودخواهی و خودمحوری زبر بار اسلام و محمد (ص) نمی‌رفتند و همه تمهیدات را به کار می‌بردند تا ادعای محمد یتیم را در نطفه خفه کنند و نگذارند این نهال رشد کند، غافل از آنکه در برابر اراده خداوند هیچ نیرویی نمی‌تواند مقاومت کند**

یا هوشیاران عرب می گفتند، این چهار تن دست به دست هم دادند و مسلمانی و اسلام را منحرف کردند. نه تنها اسلام محمدی را به انحراف کشاندند، بلکه همان مسلمانی زایدۀ سقیفه را نیز به ابتدال کشاندند. همان را هم نگذاشتند شکل بگیرد و دست کم با اجتماعی از ریش سفیدانی آگاه یا نا آگاه، کسی بر کرسی زمامداری بنشیند.

بررسی و کند و کاو در زندگی این چهار تن و تحلیل شخصیت آنها و به اصطلاح آنالیز کردن و روان‌کاوی زندگی آن چهار نفر نیاز به تجزیه و تحلیل‌هایی دارد که در تاریخ اسلام کمتر به آن پرداخته شده است.

شاید در تحلیل سیاسی زندگانی معاویه و مقایسه با سیاستمداران زمانه ما، پیچیدگی معاویه خیلی بیشتر است. کافی است رفتار و اعمال سیاسی بیست سال حاکمیت و بیست سال خلافت او را بررسی کنیم. نامه‌ها و گفته‌های او را تحلیل کنیم تا به عمق درایت او در اهدافش پی ببریم. من که نمی‌توانم او را با چرچیل، بیسمارک، ناپلئون، استالین، کیسینجر، دو گل و... برابر بدانم. زیرکی، تیزاندیشی او در مسیر فساد، انحطاط و انحراف مسیر اسلام ناب محمدی و دور کردن مردم از علی (ع) و عدم موفقیت حضرت امام علی (ع) و حضرت امام حسن (ع) در حکومت، به خاطر توطئه‌های معاویه، بی‌ظن بود. حضرت علی (ع) در خصوص انحراف و فساد معاویه، در نهج البلاغه، سخن بسیار دارند و در نامه‌هایی به او و در خطبه‌هایی، دشمنی او را با اسلام یاد آور شده‌اند.

در تاریخ اسلام کسانی که درباره این افراد مطالبی نوشته‌اند و یا نامی از آنها برده‌اند، بیشتر درباره پدر و مادر و فرزندان و چگونگی مسلمان شدن و مرگ آنها بحث کرده‌اند، ولی روی افکار، اندیشه‌ها، خط و مشی سیاسی و نوع تفکر آنها بحثی به عمل نیامده است.

در اینجا تنها به گوشه‌ای از یک حرکت مغیره اشاره می‌شود: مغیره مردی هزار چهره بود، جز فرصت طلبی و موفقیت‌شناسی برای خودش کاری دیگر نمی‌دانست. ابن ابی الحدید از قول حضرت علی (ع) می‌نویسد: اسلام او فسق و نیرنگ بود، از ابتدا هنگامی که اوضاع را خطرناک دید با قومش به پیغمبر پناهنده شد، در اسلام نه خضوعی داشت و نه خشوعی (۱۱۰). او با عده‌ای به اموال مردم دستبرد زده، فرار کرد و بعدها به مسلمانی روی آورد، پیامبر (ص) اموال او را نپذیرفت.

او در توطئه عقبه برای کشتن پیامبر (ص) پس از حجة الوداع دست داشت و از آنها بود که پیمان بست تا مانع خلافت علی (ع) شود. پس از رحلت پیامبر (ص) پیشنهاد داشت که عباس عموی پیامبر را در برابر علی قرار دهند تا علی (ع) نتواند دیگر ادعایی داشته باشد. مغیره از کسانی بود که برای گرفتن بیعت به در خانه علی (ع) آمد و عجب بود که با خاندان پیامبر (ص) دشمنی و کینه شدید داشت. مغیره اولین کسی بود که به خلیفه دوم «امیرالمؤمنین» گفت (۱۱۱) و با هماهنگی معاویه بود که غلامش فیروز (ابولؤلؤ) را به مدینه وارد کرد. عمر قدغن کرده بود که ایرانی‌های بالای ۱۵ سال وارد مدینه شوند. او از اعتمادی که عمر به او داشت سوءاستفاده کرد و اجازه ورود فیروز را به مدینه گرفت که نقاش، نجار و آهنگر است و دیگر هنرها دارد که برای مردم مدینه سودمند است، و به او یاد داد که گاهی شکایت او را نزد عمر داشته باشد، که حق و حساب از در آمد فیروز بیش از حد معمول می‌گیرد. باشد که خلیفه دوم فکر نکند که فیروز نماینده و یا نفوذی مغیره، حاکم بصره در اطراف دستگاه خلافت است و فیروز ادعا کرده بود که توان ساختن آسیاب بسادی را دارد. خلیفه را این امر خوش آمده بود که آسیابی با انرژی طبیعت به کار خواهد افتاد. در آنجا که آب به اندازه نبود و تنها از نیروی حیوانات

چون اسب و شتر استفاده می‌شد. خلیفه خواست که او را بر این امر تشویق کند، که فیروز گفت: «آسیابی برایت بسازم که همه از آن گفت و گو کنند.» عمر متوجه کنایه ابولؤلؤ (فیروز) شد و به اطرافیان گفت که این برده، مرا به قتل تهدید کرد. (۱۱۲)

افرادی از جمله کعب الاحبار، پیشتر به شخص خلیفه هشدار داده بودند که جانش در معرض خطر است و حادثه‌ای در کمین اوست و حتی روز آن را مشخص کرده بودند. (۱۱۳) و آنها توصیه کرده بودند که خلیفه بر محافظانش بیفزاید و کعب الاحبار برای اینکه نگوید که از توطئه پشت پرده معاویه و مغیره خبر دارد گفت: از تورات و کتاب‌های آسمانی به این مطلب پی برده‌ام و این شخص از عالمان دین یهود بود که به اسلام گرویده بود.

مغیره در آن ایام محل حکومت خود کوفه را رها کرده و به اصطلاح برای حال خلیفه نگران بود و در مدینه حضور داشت و باز هشدارها و ترساندن خلیفه از عجم‌ها و ایرانیان بود که خلیفه را ترور خواهند کرد. کسی آشکارا نمی‌گفت که متزوی کردن علی (ع) و نفوذی ابوسفیان و معاویه در دستگاه خلافت و دست پنهان معاویه که خنجر را از طریق مغیره به دست ابولؤلؤ داده بود، و کار خود را کردند. علی (ع) را به خاطر آنکه متزویش کرده بودند، رقیبی برای بنی امیه و دستگاه خلافت احساس نمی‌کردند و جوان‌های تازه روی کار آمده چندان علی (ع) را نمی‌شناختند و اگر انقلابی روی می‌داد، چهره علی (ع) آشکار می‌شد. که در سال ۲۴ هجری بعد از قتل عثمان این اتفاق افتاد.

بالاخره روز چهارشنبه چهار روز مانده از مناه ذیحجه الحرام سال ۲۴ هجری فیروز به مسجد آمد و با اسلحه مخصوصی که داشت - خنجر که دسته‌اش در وسط بود و یک تیغه از این طرف و یک تیغه از آن طرف داشت - به عمر حمله کرد و چند ضربه به او زد و ضربتی به شکم او زد که او را از پای در آورد، افراد دیگری که در مسجد بودند می‌خواستند جلوی او را بگیرند. آنها را هم خنجر زد، بعضی تا سیزده نفر زخمی را نوشته‌اند. (۱۱۴) که هشت نفر آنها تا چند روز بعد از دنیا رفتند و عمر چند روز یعنی روز اول محرم سال ۲۴ هجری در سن ۶۳ سالگی مرد. برخی تعداد کشته‌شده‌ها را شش نفر نوشته‌اند. (۱۱۵)

ابن ابی الحدید می‌نویسد: فیروز بلافاصله خودکشی کرد و بعضی دیگر آورده‌اند، همان‌ها که او را بر قتل خلیفه تحریک کرده بودند، افرادی را گماشته بودند که پس از انجام مأموریت، فیروز را نیز به قتل برسانند که سریع‌ها گم شده و محرک‌ها معلوم نشوند. نوشته‌اند: اولین کسی که عبا بر سر فیروز انداخت و او را گرفت عبدالرحمان بن عوف بود و گفته‌اند که عبدالرحمان او را کشت و بعد جنازه‌اش را در مزبله‌ها و یا در جای نامعلومی دور از چشم‌ها دفن کرد و بعد شایع کردند که او را در اثر نفرت ایرانی‌ها از خلیفه دوم برای انتقام‌گیری کشتند و اصلاً مسیر چگونگی قتل خلیفه را منحرف کرده و شایع کردند که محروسان قاتل خلیفه بودند و به جای رفتن به سراخ مغیره، عبیدالله بن عمر که مزدور معاویه بود سراخ هرمزان که مسلمانی بساک نهاد بود و جفینه دختر ابولؤلؤ زوجه و آنها را کشتند. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه فرمودند: انتقام هرمزان را از او خواهم گرفت. در زمان خلافت علی (ع) عبیدالله از ترمس، به معاویه پناهنده شد و در جنگ صفین جزو کشته‌شده‌ها در رکاب معاویه بود.

تا اینجا توطئه معاویه به خوبی عملی شد. عملیات بعدی، کار روی اعضای شورایی تشکیل شده از طرف عمر بود که عبدالرحمن بن عوف را خریده بودند. او ثروتمندی محافظه کار و طرفدار حکومت مسالمت‌جویانه و

آرام عثمان بود و حاکمیت جنجالی و حق گزار علی (ع) را نمی پسندید. مغیره پشت پرده همچنان بین اعضای شور و معاویه رفت و آمد داشت. علاوه بر سیاسی کاری و فریب امثال عبدالرحمان بن عوف، طلحه و سعد و قاصص، حتی پول‌هایی هم رد و بدل می شده که ما از آن خبر نداریم، مگر مفت و مجانی کسانی پیدا می شوند که دین خود را به دنیای دیگران بفروشند؟

و از همه بدبخت تر آدم‌هایی هستند که در برابر از دست دادن شرف و وجدان و ایمان خود، نه مقامی می گیرند و نه بهایی دریافت می کنند. «خسرالدنيا والآخرة»

معلوم نیست پول‌های معاویه از کجا و چگونه صرف این توطئه‌ها می شده، مهم آن است که علی (ع) خانه نشین و از صحنه سیاست کنار گذاشته شود. با وجود امثال علی (ع) در رأس حکومت، که دیگر جایی برای مغیره، عمرو عاص و معاویه باقی نمی ماند. علی (ع) حاضر نیست که یک روز او باشد و معاویه هم باشد.

حتی نوشته اند: مغیره در جنگ صفین هم از کسانی بود که در جریان حاکمیت با ابوموسی اشعری در رفت و آمد بود، شاید می خواسته مسائل دینی اش را از او بیورسد!

همین مغیره از کسانی بود که با پول‌هایی که در اختیار داشت احادیثی را به نفع دارو دسته بنی امیه بر می گردانید و دروغ‌هایی علیه حضرت علی (ع) جعل می کرد. (۱۶)

او کسی بود که حاکمان خونخوار را به کشتن دوستان علی (ع) تشویق می کرد و شاید اولین کسی بود که روی مغیره به عیسی (ع) اهانت کرد و دشنام و لعن فرستاد که این ابی العبدید او را به خاطر این اعمالش فاسقی بزهکاری می داند و او را به نافرمانی خدای نامشایستگی، دورویی، دروغ پردازی، زن بازگی، شکم خوارگی، شهوت رانی، میسراری و همکاری با معاویه و... توصیف می کند. (۱۷)

وقتی زبانکاری مغیره ثابت شده عمر او را از حکومت بصره برداشتند و در رأس حکومت کوفه گذاشتند و گواهان بر زبانی او را شلاق زدند. (۱۸) و در زمان عثمان هم شرب خمر او و افزودن بر رکعات نماز صبح توسط

او را شنیدند و حد جاری نکردند، که حسنان بن علی، در اشعاری، مغیره مهمترین مشاور و یار صوری او به حسنان نکوینده وصف کرده است. (۱۹) علامه امینی در کتاب القدره در این مورد مطالبی دارد.

در بسیاری از کارهای سیاسی که آن زمان اتفاق می افتاد مغیره یک پای کعبه بود و برای روی کار آوردن عثمان، معاویه و بزرگ‌ترین عمده‌ای بر صحنه داشتند. او بود که می خواست دنیا به کام بنی امیه بگردد. در کتاب آنها به آن و نوایی برسد که رسیدند که علی و حسن و حسین علیهم السلام که این شکم خوارگی‌ها و خوش گذرانی‌ها، فحشا و میگساری‌ها نبود، نه تنها او، که مشاوران اصلی حکومت معاویه، عمرو عاص و زیاد بن ابی هم بودند و افسوس که بر سر اسلام و مسلمین چه آوردند!

نوشته اند که فکر بیعت گرفتن برای یزید هم از مغیره بن شعبه بود که به معاویه قول

حمایت مردم کوفه را داد و از سوی زیاد بن ابی گفت: می توانیم جو مردم بصره را به سود ولیعهدی یزید بگردانیم که معاویه را این سخن خوش آمد و او را به این فکر انداخت. در نهایت دیدیم که یزید را بر مسلمین تحمیل کردند و چه فجاجی به بار آوردند. (۲۱)

مسلم است که در قتل عمر خلیفه دوم، معاویه، مغیره، کعب الاحبار، عبدالرحمان عوف، عبیدالله بن عمر و زیاد بن ابی دخالت داشتند و از ضدیت ایرانی‌ها با خلیفه، سوءاستفاده کردند و به دست فیروز مقصود خویشتن را عملی ساختند و به آرزوی خود که حاکمیت مطلق بنی امیه بود رسیدند و افراد آزاده‌ای چون ابوذر و عمار یاسر که در حمایت از خاندان محمد (ص) دم می زدند و فریاد بر می آوردند و یا پنهانی آهی می کشیدند و اظهار تأسفی می کردند، در جمع توده‌های مسخ شده محو می شدند.

در دوران حکومت عثمان و نفوذ فوق العاده بنی امیه، مهمترین هدف آن بود که نام علی (ع) و اهل بیت پیامبر (ص) از اذهان مردم زدوده شود. به همین منظور حجم ستیزی به شدت ادامه پیدا کرد و بخصوص ایرانیان را از دستگاه خلافت دور کرد. اشرافیت را به دستگاه خلافت نزدیک کردند و مبنای اشرافیت دستگاه خلافت شد.

دیدیم که با حکم شورای فرمایشی و در پرتو تدبیر ابوسفیان و پادشاهی معاویه، بالاخره زای بر خلافت عثمان داده شد و او خلیفه شد. آن روز، روز اول محرم سال ۲۴ هجری بود و تا سال ۳۵ هجری ادامه داشت که در آن سال با قیام مردم و شورش توده‌ها عثمان از کار بر کنار و کشته شد و برخلاف توطئه‌های بنی امیه، انقلاب مردم، چند صباحی علی (ع) را روی کار آورد که بالاخره همان توطئه گران نگذاشتند. چه بسیار موانعی که بر سر راه او ایجاد کردند: قاسطین، مارقین و ناکتین پدید آمدند و در آن چند سال، علی (ع) جز خون دل و اندوه و صبر طاقت فرسا، چیز دیگری نداشت. (۲۲)

و باز در کشتن عثمان در تاریخ، جای پای معاویه را می بینیم. او نیروهای خود را تا نزدیک مدینه آورده بود، ولی چون دیگر خلیفه را نیروی سوخته‌ای می دانست به صلاح خود نمی دید که از او حمایتی داشته باشد.

پشت پرده با یارانش زمینه را برای خلافت طلحه و زبیر و بعد خودش آماده می کرد. مرده خلیفه بیشتر به دردش

می خورد تا زنده او و دیدیم که در جنگ صفین حتی پیراهن خون آلود خلیفه (عثمان) برای او اهمیت استراتژیکی داشت و نماد مبارزه و عوامفریبی بود از خون عثمان و پیراهن خون آلود او علیه علی (ع) و یارانش نهایت استفاده را کرد.

در روزهای اول خلافت عثمان در جلسه‌ای بنی امیه و بنی معیط (خاندان مادری عثمان که آنها هم از تیره بنی امیه بودند) در اطراف عثمان گرد آمده بودند. که در آن موقع ابوسفیان پیر و نابینا شده بود و خود را در اوج اقتدار و موفقیت می دید و شادمان بود. به عنوان بزرگ خاندان بنی امیه جایی نشست و سؤال کرد که آیا غریبه‌ای در مجلس هست؟ که منظورش فردی غیر از بنی امیه بود. گفتند: نیست. ابوسفیان دست خود و دیگر وابستگان بنی امیه را رو کرد و با صراحت گفت: ای بنی امیه! حکومت شاهی به

**در قتل عمر خلیفه دوم، معاویه، مغیره، کعب الاحبار، عبدالرحمان عوف، عبیدالله بن عمر و زیاد بن ابی دخالت داشتند و از ضدیت ایرانی‌ها با خلیفه، سوءاستفاده کردند و به دست فیروز مقصود خویشتن را عملی ساختند و به آرزوی خود که حاکمیت مطلق بنی امیه بود رسیدند و افراد آزاده‌ای چون ابوذر و عمار یاسر که در حمایت از خاندان محمد (ص) دم می زدند و فریاد بر می آوردند و یا پنهانی آهی می کشیدند و اظهار تأسفی می کردند، در جمع توده‌های مسخ شده محو می شدند.**

دست شما افتاد. آن را مانند تویی دست به دست بگردانید. (به اصطلاح به هم پاس دهید) سوگند به آنکه ابوسفیان به او عقیده دارد و به او قسم می خورد نه عذایی هست و نه حسابی، نه بهشتی، نه معیشت شدنی، نه قیامتی و... (۱۳) گویند فردی در مجلس به این سخن ابوسفیان اعتراض کرد که ابوسفیان گفت: خدا لعنت کند آن را که به من گفت غریبه‌ای در مجلس نیست.

از این سخن، سیاست کلی بنی امیه، ابوسفیان و پسرش معاویه و نوه‌اش یزید مشخص می شود. آنها به دنبال قدرت و مقام و تمامیت خواهی و دور کردن خاندان پیامبر (ص) از حاکمیت اسلامی بودند. و باز در تاریخ دیدیم که مضمون این سخن ابوسفیان، نزدیک چهل سال بعد، از حلقوم نوه‌اش یزید، در مجلسی که اسرای آل محمد (ص) را می آوردند و سر بریده شهید را حاضر می کردند، در حضور همه حاضران در قالب اشعاری خوانده شد که: «لعبت هاشم بالملک... بنی هاشم با حکومت بازی کردند و خبری نبود و وحی ای نیز وجود نداشت و...»

و علی، حسین، حسین، ابوزر، عمار و... می خواستند این تفکرات وارد اسلام نشود و این کسان بر سر نوشت مسلمین حاکم نشوند و ابوسفیان در روز همان گفتار علیه دین و پیامبر (ص) و وحی و بعثت و قیامت، دوست هزار دینار از بیت المال مسلمین پاداش دریافت کرد و دیگر بنی امیه هم... (الله اکبر: ۳۳)

**پی نوشت ها:**

- ۱- تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آبی، ص ۲۶۱ به بعد، اسامی بسیاری از کشته های مشرکان، اسرا و شهدای مسلمانان آمده است.
- ۲- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۸۰
- ۳- کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۰

- ۴- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ص ۴۴ - تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۵۰۶
- ۵- تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۵۰۰
- ۶- المستظلم... ابن جوزی، ج ۳، ص ۱۴۲ - تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۴۹۷
- ۷- نقل به مضمون از جلد پنجم تاریخ طبری.
- ۸- تاریخ اسلام، معادینخواه، ج ۲.
- ۹- تاریخ اسلام، ج ۲، ص ۴۸۹
- ۱۰- جلوه قرآن و عترت، دفتر دوم، ص ۳۰۷، میرزا احمد محدث خراسانی، نقل از جلد اول شرح ابن ابی الحدید.
- ۱۱- مروج الذهب مسعودی، ج اول، ص ۶۶۲ - جلوه قرآن و عترت، دفتر دوم، ص ۳۰۹
- ۱۲- مروج الذهب مسعودی، ج اول، ص ۶۶۲
- ۱۳- تاریخ اسلام، معادینخواه، ج ۳، ص ۱۳
- ۱۴- تاریخ طبری، ج ۵
- ۱۵- مروج الذهب مسعودی، ج اول، ص ۶۶۲
- ۱۶- جلوه تاریخ ابن مروج نهج البلاغه، ج اول، ص ۳۶۶
- ۱۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰
- ۱۸- همان، ج ۲، ص ۱۳۳ - مروج الذهب، تاریخ طبری
- ۱۹- جلوه قرآن و عترت، ج دوم، ص ۳۱۳
- ۲۰- همان، جلد ششم، ص ۱۶۱
- ۲۱- تاریخ اسلام، معادینخواه، ج دوم
- ۲۲- به خطبه شریفه، خطبه سوم نهج البلاغه مراجعه شود.
- ۲۳- مروج الذهب مسعودی، جلد اول، سفینه البحار، محدث قس، ج ۱، ص ۱۹۶
- ۲۴- توحش، الغم کوفی، جلوه قرآن و عترت، ج ۲، ص ۲۳۳

## با صبا افتان و خیزان می روم تا کوی دوست وز رفیقان ره استمداد همت می کنم

از خوانندگان نشریه تقاضای دعای خیر، همت عالی  
و پرداخت به موقع حق اشتراک را داریم

### خوانندگان محترم نشریه

با ارسال نظرات و پیشنهادات خود  
ما را در هر چه پربارتر کردن نشریه یاری کنید

**meisami40 @ yahoo.com**

<http://www.meisami.com>